

داستان قصد کردن غزان به کشتن مردی

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

## داستان قصد کردن غزان به کشتن مردی

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانه »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

پس کرم های الهی بین که ما

آمدیم آخر زمان در انتها

۳۰۵۵/۲

## داستان قصد کردن غزان به کشتن مردی

( دفتر دوم - از بیت ۳۰۴۶ )

ترکان غز<sup>۱</sup>، که در خونخواری شهرت بسیار داشتند، برای یغما، به دهی هجوم بردند. پس از چپاول، دو نفر از بزرگان آن ده را گرفتند. دست و پایشان را بستند و قصد کردند یکی از آنان را بکشند. آن اسیر که ظاهراً بسیار هم فقیر می نمود، گفت: ای بزرگواران عالم، ای سلحشوران بی نظیر، چرا می خواهید من فقیر و مسکین را بکشید؟ چه گناهی کرده ام که مستوجب چنین مجازاتی شده ام؟

---

<sup>۱</sup> - غز: نامی است که عرب ها به قبیله ی «اوغز» اطلاق کرده اند. ظاهراً قوم بزرگی که در قرن ششم میلادی همه ی قبایل ساکن چین تا بحر اسود را به صورت امپراطوری واحد صحرا نشینان درآورد... برخی از جغرافی دانان، غز را تنها به قوم ساکن مغرب (ترکستان) می دانند. این قوم همسایگان بلافاصله ی ممالک اسلام، که از گرگان در کنار بحر خزر تا فاراب ... پراکنده بودند... فرهنگ معین - اعلام) قوم غز، مردمانی بسیار خونخوار بودند و مردم به شدت از آنان وحشت داشتند.

امیر مهاجمان گفت: تو را می کشیم تا این یکی از هیبت ما بترسد و جای گنج خود را به ما نشان بدهد. اسیر گفت: آخر او از من هم نادار تر است. گفتند: به ما خبر داده اند که او زر و جواهر بسیار دارد. اسیر با آه و ناله گفت: ای بزرگواران، خلاف به عرض شما رسانده اند. مدت ها است که این تصور غلط در ده هست که ما ثروتمندیم، اما واقعیت این است که ما هم مانند همه ی مردم این ده هستیم و ثروت چندانی نداریم.

اسیر خیلی کوشش کرد تا نظر آنان را عوض کند اما این همه حرف و سخن در ترکان بی اثر ماند و دید نزدیک است که او را بکشند، فریاد زد: حالا که چنین است، این رفیق مرا بکشید تا من از هیبت شما بترسم و جای ثروت خود را به شما نشان بدهم.

#### شرح مختصر

این داستان، پس از داستان «نماز خواندن چهار هندو» آمده است. در انتهای آن داستان، مولوی سرنوشت محنت بار

ابلیس را بیان می کند که چگونه، آن فرشته ی مقرب در گاه  
خدا، خود بینی کرد و از پیشگاه خداوند رانده شد.

سال ها ابلیس نیکو نام زیست  
گشت رسوا، بین که او را نام چیست  
در جهان معروف بُد علیای او<sup>۱</sup>  
گشت معروفی به عکس، ای وای او

۳۰۴۰/۲

اینجا فلسفه ی وجودی شیطان را بیان می کند. شیطان  
سمبل و نشان نهایت پلیدی است. قهر الهی او را در خود  
گرفته و این نماد شرارت و خباثت و پلیدی در آفرینش  
آفریده شده، تا مَحَکِی باشد برای کسانی که می خواهند نماد  
خیر، پاکی و خوبی باشند.

مولوی می گوید: این از نیک بختی تو است که آتش  
قهر خدا اول تو را نسوزانید، بلکه شیطان مظهر شر شده است.  
او زهر قهر خدا را نوشید، تا تو از او عبرت بگیری و شاهد  
لطف حضرت حق را بنوشی.

پس کرم های الهی بین که ما

---

<sup>۱</sup> - علیای او: بزرگی و عظمت او.

## داستان قصد کردن غزان به کشتن مردی

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

آمدیم آخر زمان در انتها

۳۰۵۵/۲

این جا است که مولوی همین داستان «قصد کردن غزان به کشتن مردی» را نقل می کند.  
جان کلام مولوی در این داستان این است که انسان اگر به زندگی و نحوه ی زیستن گذشتگان خود توجه کند، می تواند از آن ها پند بگیرد و خطاهای آنان را دوباره مرتکب نشود.

\*\*\*